تعلیقات آیت‌الله جعفری بر اصول کافی، یک باب از کتاب الحجّة

ترجمه: مینا اسکویی*

چکیده: آیت‌الله شیخ محمّدرضا جعفری بر ترجمهٔ انگلیسی کتاب اصول کافی، تعلیقاتی نگاشته‌اند که ترجمهٔ فارسی بخشهایی از آن در شماره‌های پیش سفینه منتشر شد.

در این گفتار، ترجمهٔ تعلیقات ایشان بر یک باب از کتاب اصول کافی را می‌خوانیم. در این تعلیقات، دربارهٔ جنگ جمل و معرکه گردانانِ آن (طلحه و زبیر)، محمّدبن حنفیه، آزمونهایی برای شناخت امامان به حقّ از مدّعیان، نکاتی آمده است.

کلید واژه: اصول کافی ـ تعلیقات / اصول کافی ـ ترجمهٔ انگلیسی / جنگ جمل / طلحه / زبیر / محمّدبن حنفیه / امامت ـ آزمونها / جعفری ـ محمّدرضا.

اشاره

پیشتر دربارهٔ ترجمهٔ انگلیسی اصول کافی ـ که به قلم عالمانهٔ حضرت آیت‌الله

---

* . کارشناس ارشد زبان و ادبیّات انگلیسی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

شیخ محمّدرضا جعفری نجفی انجام شده ـ توضیحاتی ارائه شد. (سفینه، شماره ۱۹) گفتیم که معظّم‌له بر این ترجمه، تعلیقاتی زده‌اند که مورد توجّه اندیشوران و دانشمندان قرار گرفته است. بخشهایی از این تعلیقات در شماره‌های ۱۹، ۲۰، ۲۲ و ۲۳ سفینه انتشار یافت. در این گفتار، تعلیقات ایشان بر باب «مایفصل به بین الحقّ و الباطل» عرضه می‌شود.

* ص ۵۳۴ ـ باب ما یفصل به بین دعوی المحقّ و المبطل في أمر الإمامة، ح ۱، ذیل «و کتما شهادتهما».

زبیربن عوام‌بن خُوَیلد اسدی (۳۶/۶۵۶ هجری ـ ۲۸/۵۹۴ قبل از هجرت) عمّه‌اش امّ المؤمنین، خدیجه ـ رضی الله عنها ـ و مادرش، صفیّه بنت عبدالمطّلب (عمه أطاله پدری رسول خدا و امیرالمؤمنین) بود و به دلیل این نسب، خود را یکی از افراد قوم بنی‌هاشم می‌دانست. در روز سقیفه، عمربن الخطّاب موقعیّت او را این‌گونه توصیف کرد: «علی‌بن ابی‌طالب، زبیربن عوّام و آنان که با آنها بودند، از ما جدا شدند و در خانهٔ فاطمه گرد هم آمدند.» (بخاری، ج ۸، ص ۲۱۰؛ ابن حنبل، ج ۱، ص ۵۵؛ ابن‌هشام، ج ۴، ص ۳۰۹؛ طبری، ج ۱، ص ۱۸۲۲؛ و غیره) هنگامی که عمر وارد خانهٔ فاطمه علیها السلام شد، طلحه و زبیر نیز در میان افراد حاضر در آنجا بودند. عمر گفت: «قسم به خدا، خانه را به آتش خواهم کشید، مگر اینکه شما نیز برای بیعت [با ابوبکر] بیایید.» زبیر با شمشیری در دست هجوم آورد، امّا پایش به مانعی گیر کرد و شمشیر از دستش افتاد و این‌گونه او را دستگیر کردند. (طبری، ج ۱، ص ۱۱۱۸، ۱۱۱۹ـ۱۱۲۰؛ ابن‌الاثیر، ج ۲، ص ۳۲۵؛ استیعاب، ج ۳، ص ۹۷۵؛ و غیره)

در زمان خلافت عمر، زبیر گفت که اگر عمر بمیرد، او با علی علیه السلام بیعت خواهد کرد. (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۱)

در روز شورا، بعد از مرگ عمر، زبیر به علی علیه السلام رأی داد. (طبری، ج ۱، ص ۲۷۸۴؛ ابن

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

الاثیر، ج ۴، ص ۶۹۰؛ و غیره) از آنجا که همسرش دختر ابوبکر بود، پسرانش به شاخهٔ بنی‌تَیْم، یعنی قبیلهٔ مادرشان، کشیده شدند. علی علیه‌السلام فرمود: «زبیر همواره با اهل بیت بود، تا آن‌گاه که پسرش، عبدالله، بزرگ شد.» (الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۰۶۰؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۴۳؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۶۷، ج ۶، ص ۱۱ و غیره)

در روز جنگ جمل، حضرت علی علیه‌السلام خطاب به او فرمود: «آیا به یاد داری زمانی را که همراه پیامبر خدا بودی و هنگامی را که من تو را ملاقات کردم، پیامبر خدا به من لبخند زد و من نیز بر ایشان لبخند زدم و تو گفتی: «پسر ابوطالب غرورش را رها نمی‌کند.» پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو فرمود: «ساکت شو! این غرور نیست. تو با او خواهی جنگید و با او به عدالت رفتار نخواهی کرد.» سپس زبیر گفت: «به خدا قسم، چنین است؛ اگر این را به خاطر داشتم، هرگز به اینجا نمی‌آمدم. قسم به خدا، من هرگز با تو مجدداً به جنگ برنخواهم خاست.» (الطبری، ج ۱، ص ۳۱۷۶، ۳۱۸۵؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۲۴۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۵؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۵۲؛ الاصابة، ج ۲، ص ۵۵۷).

طلحةبن عبیدالله‌بن عثمان تیمی (۳۶/۶۵۶ هجری ـ ۲۸/۵۹۵ قبل از هجرت) از قبیلهٔ ابوبکر بود و یکی از چهار همسرش، امّ‌کلثوم، دختر ابوبکر بود. در روز سقیفه، او با زبیر و امیرالمؤمنین بود، امّا بعدها از آنها جدا شد. در روز جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را نیز مخاطب قرار داد و گفت: «تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا نشنیدی که پیامبر خدا فرمود: «هرکسی که من سرور و مولای اویم، پس باید علی را نیز به عنوان مولای خویش برگزیند و دشمن کسانی باشد که با او به دشمنی برمی‌خیزند.» طلحه گفت: «بله، شاهد بوده‌ام.» سپس حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «پس چرا با من به جنگ برخاستی؟» او گفت: «فراموش کرده بودم.» (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷۱؛ المسعودی، ج ۴، ص ۳۲۱؛ مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۰۷ و غیره)

مروان‌بن حکم ـ که در ردیف طلحه بود ـ دید که طلحه صحنهٔ جنگ را ترک می‌کند. از آنجا که او و تمامی بنی امیّه، طلحه و زبیررا قاتلان عثمان می‌دانستند،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

تیری به سمت طلحه پرتاب کرد و او را زخمی نمود. او به ابان، پسر عثمان، گفت: «من تو را از قاتلین پدرت جدا کردم.» طلحه به مخروبه‌ای در بصره برده شد و همانجا درگذشت. (ابن سعد، ج ۳، بخش ۱، ص ۱۵۹؛ استیعاب، ج ۲، ص ۷۶۶؛ اسدالغابة، ج ۳، ص ۸۶ـ۸۸؛ الاصابة، ج ۳، ص ۵۳۲ـ۵۳۳؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۲۴۴؛ ابن‌کثیر، ج ۷، ص ۲۴۸).

* ص ۵۳۶ ـ همان باب، ح ۲، ذیل «مالك ثكلتك أمّك»:

این کلمه دشنام نیست؛ بلکه [کلمه و جمله] بیان احساس و برخورد خشن است.

* ص ۵۳۸ ـ همان باب، ح ۳، ذیل «شرطة الخميس»:

گروهی از همراهان امیرالمؤمنین که هم قسم شده بودند تا همراه با او تا سرحدّ مرگ بجنگند و تا آنگاه که پیروزی حاصل شود، دست از جنگ نکشند. این گروه که شامل ۵ یا ۶ هزار نفر می شد، بعد از جنگ نهروان شکل گرفت. یکی از فرماندهان آنان، قیس‌بن سعدبن عبادهٔ انصاری بود. آنها بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و قرارداد متارکهٔ جنگ توسّط امام حسن علیه‌السلام ـ که درود بر او و پدرش باد ـ متفرّق شدند. (رجوع شود به: رجال کشّی، ص ۵ـ۶، ۱۰۳، ۱۱۰؛ الاختصاص، ص ۲۰)

* ص ۵۳۹ ـ همان باب، ح ۳، ذیل «المارماهي و الزمار»:

رجوع شود به حدیث شماره ۹۲۴ (همین باب، حدیث ۶).

* ص ۵۳۹ ـ همان باب و حدیث، ذیل «حلقوا اللّحی و فتلوا الشوارب فمسخوا»:

رسم تراشیدن ریش و تاب دادن سبیل، متعلّق به ایرانیان بوده است. شیوهٔ عربها کاملاً متضاد با این رسم بوده است. آنها ریشهای بلند می داشتند و سبیل خود را

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

منظّم و کوتاه می‌کردند. بعد از دورهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان فرزندان مروان‌بن حکم (۶۵/۶۸۵ ـ ۶۴/۶۸۴ حکمرانی ـ ۲/۶۲۳)، این شیوهٔ ایرانی میان افراد ارتش و دربار، رسم شد. از آنجا که رسم میان اعراب توسّط اسلام نیز توصیه شده بود، رسم ایرانیان نیز به عنوان نوعی آیین لامذهبی شناخته شد. بنابراین، ماهیان با توجّه به شکل و پیکرهٔ غول مانند (هیولا مانند) خود با هیولاها قیاس می‌شوند (مُسوخ جمع ممسوخ: تبدیل شده به هیولا) که ریشهای خود را می‌تراشیدند. این حدیث، در واقع، به پیش‌بینی حضرت علی علیه‌السلام درمورد اینکه چنین شیوه‌ای (در آرایش صورت) متداول خواهد شد، اشاره دارد.

* ص ۵۴۱ ـ همان باب، ح ۳، ذیل «علی ما ذکر محمّدبن هشام» (آخر حدیث):

مشخّص نشده که این محمّدبن هشام، چه کسی بوده و نام او در زنجیرهٔ راویان این حدیث ذکر نشده است. شیخ صدوق، حدیث مشابهی را درکمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۳۷ نقل کرده است و نام عبدالله بن هشام را به عنوان راوی آورده است، همان کسی که در سند کلینی نیز آمده است. (بنگرید: مرآت العقول، ج ۴، ص ۸۲)

* ص ۵۴۴ ـ همان باب، ح ۵، ذیل «أرسل محمّدبن حنفیّة إلی علیّ‌بن الحسین علیه‌السلام»:

محمّد، فرزند امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، به ابن‌الحنفیّة، نیز شناخته می‌شود؛ زیرا مادرش از بنی‌حنیف بود. او در سال ۱۵/۶۳۶ متولّد شد و در سال ۸۱/۷۰۰ فوت کرد. او یکی از برترین نوادگان ابوطالب بود و به شجاعت، دانش و نجابت زبانزد بود. کیسانیّه ادّعای امامت او را بعد از امام حسن علیه‌السلام داشتند. بنی‌عبّاس نیز بر این عقیده بودند؛ زیرا آنها امامت را از نصب ابن‌الحنفیّة از امیرالمؤمنین به پسرش، ابوهاشم (متوفی ۹۸/۷۱۷ یا ۹۹/۷۱۸) و سپس به محمّدبن علی‌بن عبدالله‌بن العبّاس (۱۲۵/۷۴۳ ـ ۶۲/۶۸۱)، پدر خلفای اوّل و دوم عباسی، سفّاح و منصور

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

مـی‌رسید. عـلّامه حـلّی، دانشـمند امـامیّه، دربـارهٔ مـحمّدبن الحـنفیّة مـی‌گوید: «محمّدبن الحنفیّة، عبدالله‌بن جعفر، و افرادی مانند آنـها، بسـیار بـرتر و صـاحب جایگاه والاتری هستند از اینکه در چنین باور غیر حقیقی عقیده داشته باشند، یا اینکه آنها باید این اعتقاد را ترک کرده باشند تا از این طریق بتوانند به پاداش جاودانه برسند و از مجازات همیشگی نجات یابند.» (المسائل المهنّائیة، ص ۳۸؛ رجوع شود به مرآت العقول، ج ۴، ص ۸۶ـ۸۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۵۷ـ۵۹)

* ص ۵۴۷ ـ همان باب، ح ۶، ذیل «أخبرني الكلبيّ النسّابة»:

محمّدبن السائب، ابونضر الکلبی الکـوفی (مـتوفی ۱۴۶/۶۷۳). او و پسـرش، هشام‌بن محمّد، ابو المُنذِر، ابن‌کلبی (متوفی ۲۰۴/۸۱۹) از انساب شناسانِ بنام و تاریخ‌نویسان مشهور بوده‌اند. (رجـوع شـود بـه الاعـلام، ج ۷، ص ۳۰ و ج ۹، ص ۸۶؛ مـعجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۱۵ و ج ۱۳، ص ۱۴۹ـ۱۵۰؛ منابع دیگر در این دو منبع معرفی شده است.) جهت تـرجـمهٔ آلمـانی و مـطالعهٔ کـتاب «جَـمهَرة النَسَب» ابـن‌کلبی، رجـوع کـنید بـه: G. Strenzik, W. Caskel; Gamharat an-Nasab destbn al-kalbi, Leiden 1966; یک ترجمهٔ انگلیسی از کتاب الاصـنام نـوشتهٔ هـمان نـویسنده: N.A Farsi چاپ پرینستون ۱۹۵۹ و یک ترجـمهٔ تـوضیحی فـرانسـوی تـوسّط W. Atallah چاپ پاریس، ۱۹۶۹.

* ص ۵۴۸ ـ همان حدیث، ذیل «فقال: أ مررت بابني محمّد»:

رجوع شود به حدیث ۹۳۵ و پاورقیهایش، بخش «عبدالله‌بن الحسن و فرزندش محمّد».

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

*** ص ۵۴۸ ـ همان حدیث، ذیل «تَبینُ برأس الجوزاء»:**

رأس الجَوزاء یا مقعه، نامی است که در ستاره‌شناسی عربی نهاده‌اند بر سه ستاره‌ای که شکل سه نقطهٔ بالای حرف «ش» در صورت عریون می‌باشد. آنها پنجمین هیئت قمری را تشکیل می دهند.

*** ص ۵۴۸ ـ همان حدیث، ذیل «و الباقي وزر و عقوبة»:**

[در قرآن آمده است:] طلاق، دوبار است... اگر شوهر همسرش را نهایتاً طلاق دهد (یعنی برای بار سوم)، دیگر زن برای شوهر حلال نیست، مگر اینکه زن با مرد دیگری ازدواج کند. اگر شوهر او را طلاق دهد، هیچ اشکالی در رجوع آنها نیست... (بقره (۲): ۲۲۹ـ۲۳۰)

معنای این آیه آشکار است. با این همه، از خلیفهٔ دوم سؤال شد که آیا گفتن عبارت «من تو را سه بار طلاق دادم» کافی است یا «باید به صورت سه عبارت جدا در موقعیّتهای جداگانه باشد»؟ که او نظر اول را پذیرفت. البتّه این نظر مورد تأیید و قبول فقه امامیّه نیست که براساس آن، عبارت طلاق باید در سه موقعیّت مختلف بیان شود. عبدالله‌بن حسن در این حدیث، قضاوتش را براساس فقه غیر امامیّه آورده است.

*** ص ۵۴۹ ـ همان حدیث، ذیل «نحن أهل البیت لانمسح»:**

نکتهٔ متفاوت دیگر میان فقه امامیّه و غیرامامیّه، در باب مسح کفشها بجای دو پا در وضو می‌باشد. فقه امامیّه هرگز اجازهٔ مسح کفشها به جای پاها را نمی دهد؛ امّا عبدالله‌بن حسن، با بیان اینکه گروه متّقی این کار را انجام می دادند، بار دیگر نشان می دهد که در این مورد، پیرو فقه غیرامامیّه بوده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

* ص ۵۴۹ ـ همان حدیث، ذیل «ما تقول في أكل الجِرِي»:
به حدیث ۹۲۱ رجوع شود. (حدیث سوم از همین باب)

* ص ۵۴۹ ـ همان حدیث، ذیل «شرب النبیذ»:
یک نوشیدنی تخمیری که از میوه گرفته شده باشد (به پایان این حدیث بنگرید).
این هم یک تفاوت دیگر میان فقه امامیّه و غیر آن (مانند فقه حنفیّه) است.

* ص ۵۵۰ ـ همان حدیث، ذیل «فضرب بیده علی جبهته...»:
این مرد مدّعی برخورداری از دانشِ شناختن همهٔ اقوام عرب و شاخه‌های منتخب از آن است و خود را به لقب «نسّابهٔ بزرگ» ملقّب کرده است. امام از او راجع به اسمش پرسید تا او بتواند ادّعای مبالغه‌آمیز خود را در مورد دانش خود نشان دهد. این دانش در آن روزگار، نه تنها به میزان بسیار زیادی براساس فرهنگ روایی ـ زبانی و افسانه‌ها استوار بود تا براساس اطّلاعات درست و موثّق، بلکه بر مبنای هدفی که سخن برایش گفته شده، قابل نقد می‌باشد. زیرا این علم یک جزء کلیدی و مهم در تضادهای (برخوردهای) بی‌شماری است که با بحث اجراء و اصل و نسب سر و کار دارد که شاخصهٔ جامعه عرب بود. بنابراین، هدف از چنین انتقادهایی کاربرد آنها با نسب‌شناسی به‌طور کل نیست؛ زیرا این علم کاربردهای بسیاری دارد که نیازهای اجتماعی بسیاری را می‌تواند پاسخگو باشد. بنابراین، تفاوت بسیاری وجوددارد بین چنین دانش نسب‌شناسی که امام آن را نقد کرده و آن نسب‌شناسی که متخصّص نسب‌شناسی در اسلام باشد، و به نسب‌شناسی اصل و نسب پیامبر و فرزندان پیامبر بپردازد که درود خدا بر او و خاندانش باد. برای مثال، به منظور تعیین اینکه کدام شخص حق و وظیفهٔ مرتبط با این خاندان گرامی را دارد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

* ص ۵۵۱ ـ همان حدیث، ذیل «و عاداً و ثمود و أصحاب الرسّ»:

این سه گروه، یا قبیله، براساس قرآن (فرقان (۲۵): ۳۸)از پیامبرانی برخوردار بودند که برایشان فرستاده شده بودند. با این همه، وجه تمایز آنها آنجاست که آنها صرفاً و فقط و فقط اقوام عربی بوده‌اند و نه در ترکیب با بنی‌اسرائیل یا دیگر گروههای مذهبی. امام به آزمودن علم کلبی در مورد نسب‌شناسی عرب می‌پردازد (همان‌گونه که در این آیه او اعلام کرده است) وکلبی به دلیل ندانستن نسب این اقوام، ناتوان از پاسخگویی بود. به علاوه، او یک شخص خاصّ را نمی‌شناخت که در حقیقت از اعراب نبود، بلکه در یک قوم کودی ریشه داشت. (برای عاد و ثمود و اصحاب الرسّ رجوع شود به ترتیب به: EI۲، ج ۱،ص ۱۶۱؛ EI۱، ج ۴،ص ۷۳۶؛ EI۲، ج ۱، ص ۶۹۲. در مورد آیات قرآن به ترتیب بنگرید: سوره فرقان، آیات ۳۸ ـ ۳۹؛ سوره ق، آیات ۱۲ تا ۱۴)

* ص ۵۵۲ ـ همان حدیث، ذیل «أترىٰ هاهنا نجوم السماء»:

شرایطی که در این آیه برای طلاق بیان شده، این است که شوهر فقط هنگامی می‌تواند همسرش را طلاق دهد که در فاصلهٔ بین دو عادت ماهیانه، با همسرش همبستر نشده باشد. در اینجا، منبعی برای بیان تعداد دفعاتی که باید عبارت طلاق را بگوید، نیامده است؛ چه برسد به ستارگان.

* ص ۵۵۳ ـ همان حدیث، ذیل «تردّ إلی کتاب الله و سنّة نبیّه»:

براساس قرآن، همان‌طور که در چهارمین پاورقی این حدیث گفتیم [ص ۵۴۸، ذیل عبارت «و الباقي وزر علیه و عقوبة»] عبارت طلاق باید سه بار گفته شود. سنّت پیامبر نیز همین‌گونه بوده است. بنابراین، در هیچ یک از این تعبیرها، عبارت سه بار نیامده است. باید توجّه داشت که جوهر و جان این عبارت طلاق، آن است که سه طلاق باید به صورت صحیح بیان شود؛ به شیوهٔ امام ـ که درود خدا بر او باد ـ و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

به‌طور متوالی. بعد از بار اول، زن می‌تواند همسرش را ترک کند؛ امّا باید تا قبل از اینکه همسرش برای بار دوم عبارت طلاق را بگوید، بازگردد و همین‌طور برای بار سوم.

* ص ۵۵۳ ـ همان حدیث، ذیل «این یذهب وضوؤهم»:

[در قرآن می‌فرماید:] ای مؤمنین، وقتی برای نماز می‌ایستید، صورت خود و دستانتان را تا بازو بشویید و سر و پاهای خود را تا برآمدگی آنها مسح کنید. (مائده (۵): ۶) مکانهای شستشو و مسح در این آیه، تماماً، اعضای بدن هستند. شستن صورت یعنی شستن پوست صورت، و به طور آشکارا بر چیزی که بر روی صورت قرار گرفته باشد، اطلاق نمی‌شود؛ همین‌طور، مسح سر و پا. امام ـ که درود خدا بر او باد ـ با مثالی از روز معاد، آن را توضیح می‌دهد که نشان می‌دهد که آنها که کفشهای خود را مسح می‌کردند، بدن خود را مسح نکرده‌اند، بلکه بخشی از پوست موجود دیگری را مسح کرده‌اند.

* ص ۵۵۴ ـ همان حدیث، ذیل «فالقردة و الخنازیر و الوبر و الورك و ماسوی ذلك»:

[در قرآن می‌فرماید]: به تحقیق شناخته‌اید کسانی از خود را که حرمت «سبت» را نگاه نداشتند، پس به آنها گفتیم که بوزینه شوید. این عقوبت مسخ را برای حاضران و آیندگان، عبرت و برای تقواپیشه‌گان، اندرزی قرار دادیم. (بقره (۲): ۶۵ـ۶۶)
[نیز می‌فرماید:] ...و از میان آنان کسانی را بوزینه و خوک گردانید... (مائده (۵): ۶۰)
[نیز می‌فرماید:] آنگاه که در برابر آنچه از آن نهی شدند، سرکشی کردند، به آنها گفتیم بوزینگانی رانده شده شوید. (اعراف (۷): ۱۶۶)

چنین تغییر شکلهایی از افراد قوم بنی‌اسرائیل، مجازات آنها بوده است. براساس

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

این آیات و احادیث، آشکار است که چنین حیواناتی تقریباً وجود داشته‌اند. بنابراین، حدیث به این معنا نیست که این تغییر شکل یافته‌های بنی‌اسرائیل، اجداد گوریلها و میمونهای امروزین می‌باشند لذا با خوردن آنها، کسی انسانهای تغییر شکل یافته را نمی‌خورد. شاید منظور امام از آنچه در این حدیث گفته‌اند، این حقیقت باشد که انسانها به عنوان تنبیه و مجازات به این حیوانات خاص تبدیل شده‌اند تا اینکه تبدیل به گوسفند یا حیوانات و موجودات دیگری شوند، که نشان می‌دهد آنها از ذات و طبیعت نامطلوب و نفرت‌انگیزی برخوردارند که برای مصرف و خوراک، خوشایند و مناسب نیست.

* ص ۵۵۵ ـ همان حدیث، ذیل «أرطال بمکیال العراق»:

رُطل عراقی معادل ۳۵۰گرم است. رطلِ مدینه حدود سه برابر رطلِ عراق است. کلبی از کوفه بوده است.

* ص ۵۵۶ ـ همان باب، ح ۷، ذیل: «و الناس مجتمعون علی عبدالله بن جعفر»:

وی، فرزند امام صادق بود ـ درود خدا بر او باد ـ که به نام الافطح (۱۴۹/۷۶۶ ـ ۱۱۴/۷۳۲) شناخته می‌شد. مادر او و مادر اسماعیل یکی بودند. او از امام کاظم علیه‌السلام بزرگ‌تر بوده است. او تنها هفتاد روز بعد از شهادت پدر زیست. او ادّعای امامت داشت؛ ادّعایی که خلیفه عباسی نیز حامی آن بود. آنها که معتقد به امامت او شدند، به عنوان فطحیّه شناخته می‌شدند. برای جزئیات بیشتر دربارهٔ امامت در این دوره، رجوع شود به احادیث ۸۱۰ و ۸۱۱ و پانوشت آنها.

* ص ۵۵۷ ـ همان حدیث، ذیل «فقلنا: و الله ما تقول المرجئة هذا»:

سؤال اصلی مبهم بود. و اگر عبدالله الافطح عالم می‌بود، ابتدائاً در این مورد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

می‌پرسید که بر چه مواردی زکات تعلّق می‌گیرد. پاسخ او در مورد زکات بر سکّهٔ نقره (دینار) بود. امّا حدّ کمتر که زکات بر آن تعلّق نمی‌گیرد، دویست درهم است. بنابراین، او بار دیگر بر جهل خود صحّه می‌نهد، آنجا که می‌گوید بر صد درهم نیز دو و نیم درهم زکات باید پرداخت کرد. ثانیاً، عبدالله به سرسپردگی به مُرجئه شناخته شده است که امامت را آن‌گونه که شیعه به آن عقیده دارد، انکار می‌کنند.

* ص ۵۵۸ ـ همان حدیث، ذیل «قلت: مضی موتاً؟ قال: نعم»:

او می‌خواست بداند آیا پدرش، امام صادق علیه السلام حقیقتاً درگذشته یا به غیبت رفته است. عقیدهٔ دوم، باور فرقهٔ ناووسیّه است.

* ص ۵۶۳ ـ همان باب، ح ۹، ذیل «یحیی‌بن أکثم قاضي سامرّاء»:

یحیی‌بن اکثم التمیمی المروزی (۲۴۲/۸۵۷ ـ ۱۵۹/۷۷۵)، متکلّم مشهور مکتب معتزله و فقیه معروف. مأمون او را به عنوان قاضی القضات برگزید. سپس معتصم او را عزل کرد و دوباره متوکّل او را منصوب کرد و او در این مقام درگذشت. (الاعلام، ج ۹، ص ۱۶۷؛ معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۱۸۶ـ۱۸۷)

* ص ۵۶۶ ـ همان باب، ذیل حدیث ۱۱، آخر حدیث:

بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۷۹۶.

* ص ۵۶۶ ـ همان باب، ح ۱۲، ذیل «فلما قدّمت مرو»:

بنگرید به یادداشت ذیل حدیث ۵۲۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]

* ص ۵۶۷ ـ همان باب، ح ۱۳، ذیل «ابن فضّال» (در سند حدیث):

کلینی به طور مستقیم از ابن‌فضّال، ابومحمّد الحسن‌بن علی‌بن فضّال کوفی (م ۲۲۴/۸۳۹) نقل کرده است. شیخ صدوق همین حدیث رانقل کرده وگفته است: «علی‌بن حسین‌بن شاذویه المؤدّب ـ که خدا او را بیامرزد ـ نقل می‌کند: «محمّدبن عبدالله‌بن جعفر الحمیری، از پدرش، از محمّدبن عیسی (ابن‌عُبید)، از حسن‌بن علی بن فضّال...» (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹) شیخ مفید نیز آن را نقل می‌کند و می‌گوید: «محمّدبن الحسن (ابن ولید) برای من نقل کرد از محمّدبن الحسن صفّار، از احمدبن محمّد از حسن‌بن علی‌بن فضّال...». (الاختصاص، ص ۸۴ـ۸۵) عبدالله‌بن جعفر الحمیری در سلسله سند شیخ صدوق و محمّدبن حسن صفّار در سلسله سند مفید، هر دو از مشایخ کلینی بوده‌اند. بنابراین، بسیار محتمل است که او این حدیث را از ابن‌فضّال، از طریق آن دو شنیده باشد.

* ص ۵۶۷ ـ همان حدیث، ذیل «فتلّعقت بالملتزم» ح ۱۳:

این بخش از کعبه، بین حجرالاسود و در خانهٔ کعبه واقع شده؛ جایی که زائران خود را بر دیوار فشار می دهند و تضرّع می‌کنند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-21]